

بازتعریف معرفت با توجه به یافته‌های فلسفه آزمایشی: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین

علی امانت^۱

هادی صمدی^۲

چکیده

از زمان طرح مسئله گتیه، تعریف سنتی معرفت به مثابه باور صادق موجه (*JTB*) با چالش‌های جدی روبرو شده است. این چالش‌ها برای فیلسوفان آزمایشی، که رویکردی تجربی را در فلسفه دنبال می‌کنند و فعالیتشان در دهه دوم قرن بیست و یکم گسترش یافته، اهمیت مضاعفی دارد؛ زیرا ابزار اصلی فیلسوفان سنتی در مواجهه با موارد گتیه، یعنی شهود، از منظر آنان بسیار مناقشه‌برانگیز است. در این بستر، معرفت‌شناسی آزمایشی ظهور کرد و به بررسی تجربی شهودهای معرفتی و تعریف معرفت پرداخت. این مقاله با تکیه بر یافته‌های پژوهش‌های تجربی در فلسفه آزمایشی (*Experimental Philosophy*)، دو رویکرد متمایز را برای بازتعریف معرفت گزاره‌ای ذهنی ارائه می‌دهد. رویکرد رادیکال، با به چالش کشیدن ضرورت شرط صدق، معرفت را صرفاً «باور موجه» می‌داند. رویکرد محافظه کارانه‌تر، با تکیه بر شواهد تجربی مبنی بر حساسیت مردم عادی به فرایندهای شکل‌گیری باور، استدلال می‌کند که نوعی وثوق‌گرایی (*Reliabilism*) که شرایط و امکانات عامل شناسا را در نظر می‌گیرد، می‌تواند پاسخ مناسب‌تری به چستی معرفت ارائه دهد. این مقاله استدلال می‌کند که هر دو رویکرد، به‌ویژه دومی، پیامدهای مهمی برای فهم ما از ماهیت معرفت و روش‌شناسی معرفت‌شناسی دارند و وجه نوآوری آن در ارائه این دو مسیر بر اساس داده‌های تجربی است.

کلید واژه‌ها: موارد گتیه، فلسفه آزمایشی، تحلیل سنتی معرفت، وثوق‌گرایی، پراگماتیسم، شهود معرفتی، بازتعریف معرفت.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه علم، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
aamanat12@gmail.com

۲. استادیار گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)؛
samadiha@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴

۱. مقدمه

مفهوم «معرفت» از بنیادی‌ترین و دیرپاترین مفاهیم در تاریخ فلسفه بوده است. به‌طور سنتی، تعریف کلاسیک معرفت به عنوان «باور صادق موجه» که ریشه‌های آن به افلاطون بازمی‌گردد، برای قرن‌ها چارچوب غالب در این حوزه به‌شمار می‌رفت. با این حال، در سال ۱۹۶۳، ادموند گتیه با انتشار مقاله‌ای کوتاه اما تأثیرگذار، این تعریف را با ارائه موارد نقضی به چالش کشید که نشان می‌داد فرد می‌تواند باوری صادق و موجه داشته باشد، اما همچنان فاقد معرفت باشد. این چالش، معرفت‌شناسان را به بازنگری در تعریف معرفت و ارائه شروط اضافی یا جایگزین واداشت. در دهه‌های اخیر، در فلسفه معاصر، تحولات قابل توجهی در روش‌شناسی مشاهده می‌شود. روش‌های سنتی فلسفه که بیشتر بر تحلیل‌های مفهومی، استدلال‌های انتزاعی و تفکر انتقادی تمرکز دارند، به تدریج با رویکردهای تجربی تلفیق شده‌اند. این تغییرات منجر به ظهور «فلسفه آزمایشی» شده است که از روش‌های تجربی، عمدتاً برگرفته از روان‌شناسی و علوم اجتماعی، برای بررسی مسائل فلسفی استفاده می‌کند. فیلسوفان آزمایشی نه تنها به درک ماهیت مفاهیم فلسفی پرداخته‌اند، بلکه فرآیندهایی مانند شکل‌گیری باورها، ارزیابی شواهد و قضاوت‌های مردم عادی در مورد مفاهیمی همچون معرفت، اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی را نیز مطالعه می‌کنند.

مسئله اصلی این مقاله، بررسی امکان بازتعریف مفهوم «معرفت» با توجه به یافته‌های فلسفه‌ی آزمایشی است. این پژوهش استدلال می‌کند که داده‌های تجربی گردآوری‌شده توسط فیلسوفان آزمایشی، به‌ویژه در خصوص واکنش افراد عادی به موارد گتیه، می‌تواند به شکل‌گیری درک جدیدی از معرفت منجر شود که با شهودهای رایج و همچنین برخی رویکردهای فلسفی کمتر مورد توجه، سازگاری بیشتری دارد. دامنه بحث ما در این مقاله به بررسی انتقادی اتکای معرفت‌شناسی سنتی بر شهودهای فیلسوفان، معرفی دستاوردهای کلیدی معرفت‌شناسی آزمایشی در مورد گتیه، و در نهایت، ارائه و تحلیل دو پیشنهاد برای بازتعریف معرفت محدود خواهد بود: یکی رادیکال که شرط صدق را حذف می‌کند و دیگری محافظه‌کارانه‌تر که بر نوعی وثوق‌گرایی تعدیل‌شده تأکید دارد. وجه نوآوری این

بازتعریف معرفت با توجه به یافته‌های فلسفه آزمایشی: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین ۱۸۳

مقاله در تلاش برای پیوند دادن مستقیم یافته‌های تجربی اخیر با بحث‌های نظری پیرامون تعریف معرفت و ارائه چارچوب‌هایی مشخص برای بازنگری در آن است. معرفت‌شناسان آزمایشی سؤالاتی را می‌پرسند از جمله اینکه مردم چگونه باورهای خود را شکل می‌دهند؟ چه تعصبات شناختی بر قضاوت‌های آنان در مورد معرفت تأثیر می‌گذارد؟ آیا عوامل فرهنگی بر درک و اسناد معرفت و باور صرف تأثیر می‌گذارند؟ در این مقاله، هدف ما آن است که نشان دهیم کارهای فیلسوفان آزمایشی حتی در پاسخ به مسائل کلاسیک معرفت‌شناسی مانند موارد گتیه می‌تواند راهگشا باشد. از این رو پس از توضیح مختصری در مورد ظهور فلسفه آزمایشی به مرور موارد گتیه و پاسخ‌های کلاسیک داده شده به آن می‌پردازیم و سپس با مرور دستاوردهای فلسفه آزمایشی در این حوزه دو پاسخ با رویکردهای رادیکال و محافظه‌کارانه را معرفی می‌کنیم و نشان خواهیم داد که چگونه، به ویژه براساس دستاوردهای اخیر فلسفه آزمایشی، وثوق‌گرایی می‌تواند مبنایی مناسب برای بازتعریف یا فهم دقیق‌تر معرفت باشد.

۲. ظهور فلسفه آزمایشی

فلسفه آزمایشی (X-Phi) در اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی، در واکنش به اتکای بیش از حد فلسفه سنتی بر شهودهای محدود و بالقوه جانبدارانه فیلسوفان، با تلاش چهره‌هایی چون جاشوا ناب و شاون نیکولز ظهور کرد. این رویکرد میان‌رشته‌ای، پرسش‌های سنتی فلسفه را با روش‌های تجربی علوم شناختی و روان‌شناسی می‌آمیزد. اهداف آن شامل به چالش کشیدن روش‌های سنتی (برنامه منفی)، حمایت از ادعاهای فلسفی با داده‌های تجربی، و بررسی نحوه تفکر عموم مردم است (Knobe & Nichols, 2017:2).

هدف اصلی فلسفه آزمایشی، ارزیابی تجربی شهودهای فلسفی از طریق ابزارهایی چون نظرسنجی و آزمایش‌های کنترل‌شده است تا مبانی مستحکم‌تری برای نظریه‌پردازی فلسفی فراهم آورد. معرفت‌شناسی آزمایشی با تأکید بر شواهد تجربی، به دنبال آزمودن نظریه‌های معرفت‌شناختی از طریق مطالعه نحوه شکل‌گیری باورها و تعاملات شناختی و اجتماعی انسان‌ها است تا به تحلیل‌هایی با پشتوانه تجربی دست یابد.

۳. ماهیت معرفت و مسأله گتیه

پرسش بنیادین «معرفت چیست؟» به طور تاریخی با نظریه «باور صادق موجه» (JTB) پاسخ داده می‌شد که معرفت را مستلزم سه شرط می‌دانست: (۱) صدق گزاره، (۲) باور شخص به آن، و (۳) موجه بودن باور. این تعریف، با پیشینه‌ای تا افلاطون، قرن‌ها مورد پذیرش بود. گتیه با ارائه‌ی «مثال‌های گتیه» نشان داد که می‌توان باور صادق موجه داشت اما فاقد معرفت بود، بدین ترتیب ناقص بودن تحلیل JTB آشکار و نقطه عطفی در معرفت‌شناسی معاصر رقم خورد.

گتیه دو مثال ارائه داد تا نشان دهد نظریه «باور صادق موجه» برای تعریف معرفت کافی نیست، زیرا می‌توان در عین داشتن باور صادق و موجه، فاقد معرفت بود.

مثال اول (شغل و سکه‌ها): اسمیت، با شواهد قوی، باور دارد که «جونز شغل را می‌گیرد و جونز ده سکه در جیب دارد» (گزاره آ). از این رو، او به طور موجه نتیجه می‌گیرد که «مردی که شغل را می‌گیرد ده سکه در جیب دارد» (گزاره ب). اما در واقع، خود اسمیت (نه جونز) شغل را می‌گیرد و اتفاقاً خود اسمیت هم (بی‌آنکه بداند) ده سکه در جیب دارد. بنابراین، گزاره (ب) صادق است، اسمیت به آن باور دارد و باورش موجه است (چون از آ استنتاج شده)، اما شهوداً اسمیت نمی‌داند که (ب) صادق است، زیرا صدق (ب) به سکه‌های جیب خودش مربوط است نه جونز.

مثال دوم (ماشین فورد و مکان براون): اسمیت، با شواهد قوی، باور دارد که «جونز مالک یک فورد است» (گزاره ت). او سپس به طور موجه گزاره‌های فصلی مانند «یا جونز مالک فورد است یا براون در بارسلونا است» (گزاره ج) را می‌پذیرد. اما در واقع، جونز فورد ندارد (ماشین کرایه‌ای است) و اتفاقاً براون (بی‌اطلاع اسمیت) واقعاً در بارسلونا است. بنابراین، گزاره (ج) صادق است، اسمیت به آن باور دارد و باورش موجه است (چون از ت استنتاج شده)، اما شهوداً اسمیت نمی‌داند که (ج) صادق است، زیرا صدق (ج) به مکان براون مربوط است نه مالکیت فورد توسط جونز.

در هر دو مورد، باور صادق و موجه است، اما به دلیل نقش شانس یا اتکا به یک گزاره واسطه نادرست، معرفت حاصل نمی‌شود (GETTIER, 1963: 122).

۴. پاسخ‌ها به مشکل گتیه

از زمان مقاله گتیه، بسیاری از معرفت‌شناسان سعی کرده‌اند با اصلاح یا تکمیل نظریه JTB به مشکل گتیه پاسخ دهند. پیشنهادات مختلفی مطرح شده‌اند، اما هیچ یک از این پاسخ‌ها به‌طور همگانی پذیرفته نشده‌اند. در ادامه، چند پاسخ برجسته را به اجمال بررسی می‌کنیم.

۴-۱. افزودن شرط جدید

یک پاسخ رایج به مشکل گتیه، افزودن شرط چهارم به تعریف JTB است که «عدم اتکای توجیه بر لَمّا یا پیش‌فرض کاذب» نام دارد. طبق این شرط، برای اینکه یک باور، معرفت محسوب شود، توجیه آن نباید بر هیچ گزاره نادرستی استوار باشد، حتی اگر باور نهایی به طور تصادفی صادق از آب درآید (Ichikawa, Jenkins and Steup, 2024:3). به عنوان مثال، در مورد اول گتیه، باور اسمیت به گزاره «مردی که شغل را می‌گیرد ده سکه در جیب دارد» بر پیش‌فرض کاذب «جونز شغل را می‌گیرد» متکی است؛ لذا طبق این شرط، اسمیت فاقد معرفت است.

دو نقد به این پیشنهاد وارد شده است. اولاً، نمی‌تواند تمام موارد گتیه را پوشش دهد؛ ممکن است مواردی وجود داشته باشد که توجیه بر لَمّا کاذبی متکی نباشد اما باور همچنان به دلیل شانس، معرفت محسوب نشود. ثانیاً، تشخیص دقیق لَمّا‌های دخیل در توجیه، خود امری پیچیده و مسئله‌ساز است.

۴-۲. نظریه علیت در معرفت

نظریه علیت در معرفت، پاسخ دیگری به مشکل گتیه است که شرط می‌کند یک باور برای اینکه معرفت باشد، علاوه بر موجه بودن، باید رابطه‌ای علی با حقیقتی که آن را صادق می‌سازد، داشته باشد. هدف این نظریه، حذف مواردی است که صدق باور صرفاً تصادفی بوده یا ناشی از عوامل نامرتبط با واقعیت موجب صدق است. با این حال، نظریه علیت نیز با چالش‌هایی روبروست؛ به ویژه در تشخیص ارتباط علی در برخی موارد، و همچنین در توضیح معرفت به گزاره‌های کلی و ریاضی که به نظر نمی‌رسد رابطه‌ای علت و معلولی به

۴-۳. وثوق‌گرایی

وثوق‌گرایی (Reliabilism) پاسخ دیگری به مشکل گتیه است که توجیه یک باور را نه به شواهد در اختیار فرد، بلکه به تولید آن توسط یک «فرایند شناختی قابل اعتماد» (که معمولاً به حقیقت می‌انجامد) منوط می‌کند. با این حال، وثوق‌گرایی نیز به دلیل عدم حل شهودی برخی موارد گتیه که در آن‌ها فرایند قابل اعتماد است اما نتیجه همچنان تصادفی به نظر می‌رسد، مورد انتقاد قرار گرفته است (Goldman, and Beddor, 2021:3)؛ هرچند، چنانکه در ادامه می‌بینیم، یافته‌های فلسفه آزمایشی ممکن است به نفع نوعی از آن باشد.

۵. معرفت‌شناسی آزمایشی و شهود

فیلسوفان آزمایشی، با تردید در اعتبار شهود در فلسفه سنتی، به بررسی تجربی درک مردم عادی از معرفت، به‌ویژه در مواجهه با «موارد گتیه» پرداختند. این پرسش که آیا مردم عادی نیز مانند فیلسوفان، موارد گتیه را معرفت نمی‌دانند، به محور اصلی پژوهش‌های معرفت‌شناسی آزمایشی تبدیل شد. یکی از اولین مطالعات در این زمینه توسط واینبرگ، نیکولز و استیج (۲۰۰۱) بر روی دانشجویانی با پیشینه‌های فرهنگی متفاوت انجام شد و به بررسی واکنش آن‌ها به یک مورد کلاسیک گتیه پرداخت. در ادامه به تحلیل برخی از این پژوهش‌ها خواهیم پرداخت.

ماشین آمریکایی: باب دوستی به نام جیل دارد که سال‌ها یک بیوک رانده است. بنابراین باب فکر می‌کند که جیل یک ماشین آمریکایی می‌راند. با این حال او نمی‌داند که بیوک جیل به تازگی دزدیده شده است و همچنین نمی‌داند که جیل آن‌را با یک پونتیاک جایگزین کرده است که نوع متفاوتی از ماشین آمریکایی است. آیا باب واقعاً معرفت دارد که جیل یک ماشین آمریکایی می‌راند یا این فقط یک باور است؟

(ب) باب باور دارد که جیل با یک ماشین آمریکایی رانندگی می‌کند.

(ص) درست است که جیل با یک ماشین آمریکایی رانندگی می‌کند.

بازتعریف معرفت با توجه به یافته‌های فلسفه آزمایشی: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین ۱۸۷

(ت) شهوداً، باب در این فکر موجه است که جیل با یک ماشین آمریکایی رانندگی می‌کند.
(ن-م) به طور شهودی، باب واقعاً نمی‌داند که جیل با یک ماشین آمریکایی رانندگی می‌کند (Weinberg, Nichols & Stich, 2001:449).

چنان که گفتیم فیلسوفان آزمایشی به شهود حساس هستند و در چنین موقعیت‌هایی مایل‌اند تا پرسند که «برای چه کسی شهودی است؟» و یا «آیا شهود به‌طور گسترده‌ای مشترک است؟» واینبرگ، نیکولز و استیج گزارش کردند که سه چهارم شرکت‌کنندگان آنها با پیشینه غربی موافق بودند که (ن-م) درست است اما نیمی از شرکت‌کنندگان آسیای شرقی و دو سوم شرکت‌کنندگان از آسیای جنوبی فکر می‌کردند که (ن-م) نادرست است، یعنی آنها معتقد بودند که باب واقعاً معرفت داشته که جیل با یک ماشین آمریکایی رانندگی می‌کند.

براساس چنین یافته‌هایی، واینبرگ، نیکولز و استیج نتیجه گرفتند که داده‌های ما نشان می‌دهد که وقتی معرفت‌شناسان هنگام تلاش برای توصیف مفاهیم معرفتی یا نتیجه‌گیری‌های هنجاری، به شهود «ما» اشاره می‌کنند، درگیر یک امر فرهنگی محلی می‌شوند، چیزی که ما ممکن است به عنوان معرفت‌شناسی قومی (ethno-epistemology)، به آن نگاه کنیم. در چنین مواردی باید پرسیم: منظور شما از «ما» چیست؟ (Ibid, 2001:465).

این نتیجه‌گیری، اگر درست می‌بود، پیامدهای ویرانگری برای روش‌شناسی سنتی در معرفت‌شناسی داشت. کار پیشگامانه واینبرگ، نیکولز و استیج با نقدهایی مواجه شد. به‌خلاف یافته‌های اولیه واینبرگ و همکاران، تلاش‌های بعدی برای تکرار نتایج آنها، به‌ویژه در مورد تأثیر فرهنگ بر شهودهای گتیه‌ای، با شکست مواجه شد. مطالعات جدیدتر با نمونه‌های بزرگتر و توسط محققان مختلف (مانند ناگل و همکاران، سیدسایام دوست، و کیم و یوان) نشان داد که تفاوت بین فرهنگی قابل توجهی در قضاوت‌های معرفتی شرکت‌کنندگان از فرهنگ‌های غربی، آسیای شرقی و آسیای جنوبی در مورد سناریوی «ماشین آمریکایی» و موارد مشابه گتیه وجود ندارد (Beebe, 2023:167). این شکست در تکرار، احتمالاً به دلیل حجم کوچک نمونه در تحقیق اولیه یا تفاوت‌های ظریف در ارائه

۱۸۸ «فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۴

سناریوها بوده است. مهم‌تر اینکه، اکثریت شرکت‌کنندگان در این مطالعات جدید، فارغ از پیشینه فرهنگی، باور صادق موجه را در موارد گتیه، معرفت محسوب نمی‌کردند. این یافته‌ها، ایده تأثیر عمیق فرهنگ بر شهودهای گتیه‌ای را به شدت تضعیف کرد به عنوان مثال (تمام این بخش از Beebe, 2023:167 نقل شده است، مگر آنکه خلاف آن ذکر شود) آروود ماچری و همکارانش به شرکت‌کنندگان از چهار گروه فرهنگی مختلف (برزیل، هند، ژاپن و ایالات متحده) دو مورد زیر از موارد گتیه را به زبان مادریشان ارائه کردند:

در سناریوی «بیمارستان»، پل جونز پس از تأخیر همسرش مری و عدم پاسخگویی او، نگران شده و با بیمارستان‌ها تماس می‌گیرد. بیمارستان دانشگاه تأیید می‌کند که فردی به نام «مری جونز» پس از تصادف در آنجا بستری است. پل با این باور که همسرش در بیمارستان دانشگاه است، به آنجا می‌شتابد. اما در واقع، بیمار بستری در آنجا همسر او نیست، بلکه فرد دیگری با همان نام است. همسر واقعی پل دچار حمله قلبی شده و در بیمارستان دیگری (متروپولیتن) تحت درمان است، امری که پل از آن بی‌اطلاع است.

در سناریوی «سفر»، لوک بر اساس صحبت‌های مکرر همکارش ویکتور، دیدن رزرو هتل، دریافت ایمیل و عکس از لاس وگاس، و تعریف‌های ویکتور پس از بازگشت، به طور موجه باور دارد که ویکتور به لاس وگاس سفر کرده است. اما در واقع، ویکتور به دلیل مشکلات مالی سفرش را لغو کرده، در خانه مانده و با جعل عکس‌ها، لوک را فریب داده است. هم‌زمان، همکار دیگرشان، مونیکا، بدون اطلاع دیگران، واقعاً به لاس وگاس سفر کرده است.

ماچری و همکاران این موارد گتیه را همراه با یک مورد واضح از معرفت و یک مورد باور نادرست ارائه کردند. مورد واضح معرفت، عاملی با بینایی خوب را توصیف می‌کند که یک میز قرمز روشن را در یک فروشگاه مبلمان، در نور مناسب مشاهده کرده و سپس این باور صادق در او شکل گرفته است که میز قرمز است. در مورد باور نادرست، برای یک مشتری در جواهرفروشی این باور شکل گرفته که شیئی که به آن نگاه می‌کند یک الماس واقعی است در حالی که در واقع تقلبی بوده است. ماچری و همکارانش به جای

بازتعریف معرفت با توجه به یافته‌های فلسفه‌آزمایی: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین ۱۸۹

اینکه پرسند آیا قهرمان داستان در هر مورد به گزاره مورد بحث «واقعاً معرفت دارد» یا «فقط باور دارد» (همان‌طور که واینبرگ و همکارانش در سال ۲۰۰۱ انجام دادند)، از شرکت‌کنندگان دو سؤال درباره انتساب معرفت درباره هر مورد پرسیدند. برای مورد بیمارستان، سؤالات به شرح زیر بود:

۱- وقتی پل با عجله بیرون رفت تا به بیمارستان دانشگاه برود، آیا می‌دانست که همسرش بستری است؟

بله می‌دانست.

نه، نمی‌دانست.

۲- به نظر شما، کدام یک از جملات زیر وضعیت پل را بهتر توصیف می‌کند؟
وقتی پل با عجله بیرون رفت تا به بیمارستان دانشگاه برود، می‌دانست که همسرش در بیمارستان بستری است.

وقتی پل با عجله بیرون رفت تا به بیمارستان دانشگاه برود، فکر می‌کرد می‌داند که همسرش در بیمارستان بستری است اما در واقع این را نمی‌دانست.

برای سفر، از شرکت‌کنندگان یک سؤال / خیر پرسیده شد که آیا لوک می‌داند که شخصی در دفترش برای تعطیلات به لاس‌وگاس رفته است (سؤال ۱) آیا لوک می‌داند یا صرفاً فکر می‌کند که این گزاره را می‌داند (سؤال ۲). همچنین از شرکت‌کنندگان پرسیده شد که فکر می‌کنند هر یک از قهرمان‌های داستان چقدر موجه‌اند که فکر کنند گزاره مربوطه درست است. پاسخ‌های آن‌ها را در مقیاس هفت درجه‌ای از «کاملاً ناموجه» تا «کاملاً موجه» دسته‌بندی کردند. ماچری و همکاران شرکت‌کنندگانی را که برای هر چهار آزمایش فکری، پاسخ‌هایی پایین‌تر از حد میانی داده بودند را از تحلیل حذف کردند. دلیل این حذف این بود که محققان می‌خواستند بررسی کنند که آیا شرکت‌کنندگان فکر می‌کنند که باورهای صادق موجه گتیه معرفت محسوب نمی‌شوند یا نه، اما افرادی که فکر می‌کنند هیچ باوری هرگز موجه نیست ممکن است در چنین مواردی معرفت را به دلایلی انکار کنند که به ملاحظات گتیه مربوط نمی‌شود.

ماچری و همکاران دریافتند که افراد از هر چهار گروه شرکت‌کننده به تعداد بسیار

بیشتری پاسخ‌های منتسب به معرفت را برای هر دو سؤال ۱ و ۲ در پاسخ به یک مورد واضح از معرفت انتخاب می‌کنند تا در پاسخ به یک مورد گتیه. مهم‌تر اینکه آنها دریافتند که شرکت‌کنندگان از هر چهار فرهنگ به سوال ۲ اساساً به روشی مشابه پاسخ دادند، یعنی به شدت موافق بودند که قهرمان داستان معرفت نداشته است.

آنها یک آزمایش دیگر با مضمون مشابه هم انجام دادند که باز هم در بازسازی نتایج واینبرگ، نیکولز و استیچ ناموفق بود. در نتیجه‌ی کارهای ماچری و همکاران و همچنین تلاش‌های دیگر (مانند آدریان زیولکوفسکی ۲۰۲۱، ناگل و همکاران ۲۰۱۳، ماچری و همکاران ۲۰۱۷، جان توری و یون جون پارک ۲۰۱۸) به نظر می‌رسد که در حال حاضر هیچ مدرک قاطعی برای تأثیر تفاوت‌های فرهنگی معنادار در شهود معرفتی در مورد موارد گتیه وجود ندارد. این یافته، خود نشانه‌ای از وجود نوعی جهانشمولی در شهودهای پایه‌ای مربوط به معرفت است، هرچند که تفسیر این جهانشمولی خود محل بحث است.

در حالیکه با این نتایج و رد دستاوردهای اولیه، به نظر می‌رسد پرونده‌ی فلسفه آزمایشی درخصوص موارد گتیه در حال بسته شدن است و شهودهای فیلسوفان در این مورد خاص تا حد زیادی با شهودهای مردم عادی هم‌خوان است، همه‌چیز تغییر کرد و تحقیق دو روانشناس به نام‌های کریستینا استارمنز و اوری فریدمن درخصوص وجود دو نوع متفاوت از موارد گتیه مورد توجه قرار گرفت. استارمنز و فریدمن دریافتند که افراد عادی تمایل دارند در موارد گتیه، زمانی که باور فرد مبتنی بر شواهد معتبر باشد، برخلاف زمانی که باور شخص براساس شواهد ظاهری صرف است، معرفت را به او نسبت دهند. طبق گفته‌ی آنها، شواهد ظاهری «شواهدی است که تنها به نظر می‌رسد شامل اطلاعاتی درباره‌ی جهان است، اما به‌طور تصادفی منجر به یک باور صادق می‌شود»، در حالی که شواهد معتبر واقعاً اطلاعاتی درباره‌ی واقعیت هستند. در مقاله‌ی بعدی شواهد ظاهری را به عنوان شواهدی که در زمان شکل‌گیری باور معیوب یا خطا‌دار هستند و شواهد معتبر را به عنوان شواهد غیرمعیوب یا بی‌خطا توصیف می‌کنند. استارمنز و فریدمن ادعا می‌کنند که بیشتر پرونده‌های گتیه که از سال ۱۹۶۳ مورد بحث قرار گرفته‌اند، صرفاً شامل شواهد ظاهری بوده‌اند. برای مثال، در مورد بیمارستان، کارمندی که به پل جونز می‌گوید شخصی به نام

بازتعریف معرفت با توجه به یافته‌های فلسفه‌آزمایی: تحلیلی انتقادی و پشیمانی نوین ۱۹۱

«مری جونز» در بیمارستان دانشگاه بستری شده است، درباره‌ی همسر پل جونز صحبت نمی‌کند. دانستن درباره‌ی موقعیت مکانی فردی متمایز از همسر پل جونز، در مورد مکان همسر جونز اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. در مورد سفر، لوک معتقد است که یکی از همکارانش اخیراً براساس شهادت فریبنده‌ی ویکتور در لاس وگاس تعطیلات خود را سپری کرده است و فریب به عمد معیوب یا غیرقابل اعتماد است.

در مقابل، استارمنز و فریدمن ادعا می‌کنند که موردی مانند مورد زیر شامل شواهد معیوب در زمان شکل‌گیری باور نمی‌شود، حتی اگر فیلسوفان معمولاً آن‌ها را به عنوان موارد گتیه طبقه‌بندی کنند:

ساعت مچی: پیت در آپارتمان‌اش که در آن قفل است، مشغول مطالعه است و می‌خواهد دوش بگیرد. کتابش را روی میز قهوه‌خوری می‌گذارد و ساعت پلاستیکی مشکی‌اش را برمی‌دارد و روی میز قهوه‌خوری قرار می‌دهد. سپس به حمام می‌رود. با شروع دوش گرفتن پیت، دزدی بی‌صدا وارد آپارتمان شده و ساعت پلاستیکی مشکی پیت را برداشته و ساعتی پلاستیکی مشکی مشابهی را جایگزین کرده و سپس آنجا را ترک می‌کند. پیت هنوز زیر دوش است و چیزی نشنیده است.

به گفته‌ی استارمنز و فریدمن، وقتی که قبل از دوش گرفتن این باور در پیت شکل می‌گیرد که یک ساعت روی میز وجود دارد، مبنای شواهد او بی‌عیب است، زیرا او شواهد ادراکی مستقیمی درباره‌ی مکان واقعی ساعت دارد. به طور شگفت‌انگیزی، ۷۲٪ از شرکت‌کنندگان آمریکایی آنها قضاوت کردند که در حالی که پیت هنوز زیر دوش است، واقعاً می‌داند (معرفت دارد و نه اینکه فقط فکر کند) که ساعتی روی میز وجود دارد. این قضاوت به شدت با اجماع موجود در معرفت‌شناسی معاصر، که براساس آن، هر باور صادق موجه‌ای که به نحوی «گتیه‌ای» باشد، معرفت حساب نمی‌شود، در تضاد است. نکته مهم این است که این یافته‌ها با پیش‌بینی‌های معرفت‌شناسان سنتی درباره‌ی آنچه که غیرفیلسوفان در مورد چنین مواردی می‌گویند هم‌خوانی ندارد (Ibid, 2023:172).

به نظر می‌رسد یافته‌های استارمنز و فریدمن دهه‌ها دانش فلسفی را در مورد موارد گتیه با مشکل مواجه می‌کند. فیلسوفان حرفه‌ای نه تنها توافق دارند که مواردی مانند ساعت مچی

معرفت به حساب نمی‌آیند بلکه معتقدند که افراد عادی هم با آنها موافق هستند. این یافته‌ها، بار دیگر بحث درباره‌ی ماهیت شهود و نقش آن در تعریف معرفت را داغ کرده و این پرسش را مطرح می‌کند که اگر شهودهای مردم عادی با فیلسوفان در این موارد کلیدی متفاوت است، کدام شهود باید مبنای نظریه‌پردازی قرار گیرد؟ و مهم‌تر از آن، این تفاوت چه چیزی درباره‌ی خود مفهوم معرفت به ما می‌گوید؟ اما آیا پاسخی برای این مسئله وجود دارد؟

۶. راهکارهای پیشنهادی

در پاسخ به این مسئله، این مقاله دو رویکرد را پیشنهاد می‌کند که هر دو از یافته‌های فلسفه آزمایشی الهام گرفته‌اند: یکی رویکردی رادیکال و دیگری محافظه‌کارانه. هدف از ارائه این دو رویکرد، نشان دادن دامنه‌ای از پاسخ‌های ممکن است که می‌توان با جدی گرفتن داده‌های تجربی به آنها دست یافت. ابتدا رویکرد رادیکال را بیان می‌کنیم.

۶-۱. رویکرد رادیکال: بازنگری در ضرورت شرط صدق

مطابق این راه حل، صدق، جزء مشکل‌ساز تعریف سنتی است. دلیل این که ما این رویکرد یا پاسخ را رادیکال می‌نامیم این است که به سراغ بخشی از نظریه JTB می‌رویم که در ظاهر برای معرفت، بدیهی‌ترین بخش است: شرط صدق. برای این موضوع، باید کمی از فلسفه آزمایشی فاصله بگیریم و به سراغ همان روش سنتی تحلیل مفهومی برویم و با این پرسش آغاز کنیم که چرا فلاسفه در مورد ساعت مچی معتقد هستند که پیتز معرفت ندارد؟ به عبارت دیگر مشکل در کدام جزء معرفت است. علی‌رغم اینکه موارد گتیه، مواردی هستند که می‌خواهند نمایش دهند که باورهای صادق موجهی وجود دارند که معرفت نیستند به نظر می‌رسد در نهایت این جزء صدق (یا بهتر بگوییم، نحوه اتصال باور موجه به صدق) است که ایجاد مشکل می‌کند (در مورد ساعت مچی، این واقعیت که ساعت روی میز ساعت پیتز نیست، هرچند گزاره «ساعتی روی میز است» صادق است، اما ارتباط باور پیتز با این صدق، تصادفی و شکننده است و این شکنندگی، مفهوم کلاسیک

بازتعریف معرفت با توجه بر یافته‌های فلسفه‌آزمایی: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین ۱۹۳

صدق به عنوان یک لنگرگاه محکم برای معرفت را به چالش می‌کشد. در دو جزء دیگر نمی‌توان ایرادی به پیتز گرفت. اگر این موضوع را پیش ببریم حتی در مورد سفر و بیمارستان هم این موضوع صادق است. واقعیت این است که سؤالات طراحی شده توسط ماچری و همکاران (احتمالاً برخلاف نیت آنها) ممکن است دارای سوگیری باشد و به خصوص سؤال دوم طوری طراحی شده است که مستقیماً به پرسش شونده این امر را القا می‌کند که قهرمان ماجرا در داشتن باورش موجه نیست یا دست‌کم، معرفت ندارد. با این همه حتی در آن موارد هم آنچه باعث می‌شود تا معرفت قهرمان ماجرا زیر سؤال برود، نحوه‌ی دستیابی به صدق یا شکندگی این دستیابی است و نه لزوماً صرف فقدان باور یا توجیه (به عنوان یک آزمایش فکری خودتان را در موقعیت قهرمان داستان بیمارستان قرار دهید و ببینید که آیا او در باورش موجه بوده است یا نه؟ به احتمال زیاد، با توجه به شواهد در دسترس، باور او موجه به نظر می‌رسد).

پیش از تلاش برای تعریف «معرفت»، که به طور سنتی شامل شرط «صدق» است، ضروری است به خود مفهوم «صدق» بپردازیم. اما «صدق» مفهومی سراسر نیست و نظریه‌های متعددی در مورد چیستی آن وجود دارد که هیچ‌کدام مورد اجماع همگانی نیستند (Horwich, 2020:159).

این عدم اجماع و ابهام ذاتی در مفهوم «صدق»، اتکای تعریف معرفت بر شرط صدق (به‌ویژه به معنای مطابقت) را مسئله‌دار می‌کند. بنابراین، تا زمانی که ابهام از مفهوم «صدق» رفع نشده و تعریفی مورد اتفاق برای آن وجود نداشته باشد، نمی‌توان انتظار داشت که بر سر تعریف «معرفت» یا حتی نحوه برخورد یکسان با موارد گتیه (که به شدت به مفهوم صدق وابسته‌اند) اجماعی حاصل شود. این امر ضرورت بازنگری در نقش و معنای «صدق» در تعریف معرفت را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

یک پیشنهاد رادیکال این است که معرفت را بدون در نظر گرفتن جزء «صدق» به باور موجه تعریف کنیم.

با الهام از یافته‌های استارمنز و فریدمن که نشان می‌دهند در برخی موارد، افراد عادی حتی در غیاب ارتباط قوی با واقعیت (مانند ساعت تعویض شده)، صرفاً بر اساس شواهد

اولیه معتبر، معرفت را اسناد می‌دهند، به نظر می‌رسد که اگر ما جزء صدق را که به خودی خود و بسیار بیش از باور و توجیه امری مسئله‌دار است از تعریف معرفت حذف کنیم بسیاری از مشکلات و به‌خصوص مسائل مربوط به موارد گتیه حل می‌شوند. به عبارت دیگر اگر معرفت تنها باور موجه باشد از طرفی اختلاف مشاهده شده توسط استارمنز و فریدمن بین فیلسوفان و مردم عادی در مورد خاصی مانند «ساعت مچی» از بین می‌رود و از طرف دیگر اساساً دوگانگی بین تعریف معرفت و شهود در آن موارد برداشته می‌شود. احتمالاً واضح به نظر می‌رسد که نمی‌توانیم تنها به این دلایل تعریف جدیدی از معرفت ارائه دهیم.

قبل از هر چیز لازم است دقت داشته باشیم که نتایج کارهای استارمنز و فریدمن به‌طور ضمنی به همین مورد اشاره دارد. بر طبق این مطالعات از نگاه مردم عادی زمانی که فرد توجیه مناسبی برای باور به یک گزاره دارد، حتی اگر آن گزاره به شیوه‌ای شکننده یا تصادفی صادق باشد (و در تفسیر رادیکال‌تر، حتی اگر صادق نباشد اما فرد دلایل بسیار قوی برای باور به آن داشته باشد)، او معرفت دارد.

با وجود اینکه یافته‌های برخی فیلسوفان آزمایشی (مانند استارمنز و فریدمن) به‌طور ضمنی امکان جدایی معرفت از صدق را مطرح می‌کنند، باید توجه داشت که در تحقیقاتی مانند پژوهش‌های ماچری و همکاران، وقتی از مردم عادی صریحاً پرسیده می‌شود که آیا باور ناصداق موجه می‌تواند معرفت باشد، پاسخ آن‌ها (همانند فیلسوفان) منفی است (Beebe, 2023:173). این پاسخ منفی، احتمالاً ریشه در تلازم تاریخی و زبانی مفاهیم «معرفت» و «صدق» (به‌ویژه از عصر روشنگری به بعد) دارد. همچنین، درک مردم عادی از «صدق» معمولاً به برداشتی ابتدایی از نظریه مطابقت محدود می‌شود و ممکن است سایر تعاریف صدق را پیچیده یا نامربوط بدانند. بنابراین، تفاوت در درک مفهوم «صدق» بین فیلسوفان و مردم عادی، و حتی بین سناریوهای مختلف تحقیقی، می‌تواند بخشی از تفاوت‌های مشاهده‌شده در اسناد معرفت را توضیح دهد و نباید به سرعت به نتیجه‌گیری‌های قطعی در مورد دیدگاه مردم عادی در این باره رسید.

پرسش اساسی این است که آیا ملازمت «معرفت» با «صدق» (به معنای سنتی) ضروری است؟ مطالعه استارمنز و فریدمن نشان می‌دهد که اگر این پرسش به‌طور غیرمستقیم و در

بازتعریف معرفت با توجه به یافته‌های فلیکس آرمایش: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین ۱۹۵

قالب سناریوهای خاص مطرح شود، اکثریت قابل توجهی (۷۲٪ آمریکایی‌ها) معرفت را حتی در حضور عنصر شانس (که ارتباط با صدق را سست می‌کند) اسناد می‌دهند. با توجه به یافته‌های بعدی ماچری و همکاران مبنی بر عدم تفاوت فرهنگی معنادار در این حوزه، می‌توان انتظار داشت که این الگو در فرهنگ‌های دیگر نیز تکرار شود.

فراتر از فلسفه آزمایشی، تاریخ معرفت و علم نیز این ملازمت را به چالش می‌کشد. بسیاری از آنچه در گذشته «معرفت» تلقی می‌شد (مانند نظریه زمین مرکزی، اتر، یا حتی فیزیک نیوتونی در برخی جوانب)، امروزه «ناصادق» دانسته می‌شود. این امر، با فرض (هرچند شاید بی‌اساس) صدق نظریات فعلی ما، نشان می‌دهد که مفهوم «معرفت» در عمل، لزوماً به «صدق مطلق و دائمی» گره نخورده است و این پرسش را مطرح می‌کند که اگر معرفت‌های گذشته صادق نبوده‌اند، چه تضمینی برای صدق معرفت کنونی ما وجود دارد.

بررسی مثال‌های تاریخی نشان می‌دهد که ملازمت صدق با معرفت امری بدیهی نیست. ما در زبان روزمره نیز به بزرگان گذشته مانند ارسطو و نیوتون، علی‌رغم نادرستی برخی باورهایشان از دیدگاه امروز، معرفت نسبت می‌دهیم و باورهایشان را با توجه به شواهد زمانه‌شان، «معرفت زمان خود» می‌دانیم. این دیدگاه با نظر برخی فیزیکالیست‌ها همسو است که تعهد به هستی‌شناسی علم فیزیک زمانه را کافی می‌دانند (Ney, 2008:145)؛ در معرفت‌شناسی نیز می‌توان گفت باور به گزاره‌های بهترین علم عصر، حتی اگر بعداً نادرستی آنها آشکار شود، معرفت محسوب می‌شود.

حذف صدق از تعریف معرفت، هرچند رادیکال است، پیشتر توسط عملگرایان (پراگماتیست‌ها) مطرح شده است که «صدق» را برچسبی برای باورهای موجه عملی و تجربی می‌دانستند و معتقد بودند حقایق از طریق پژوهش به صادق تبدیل می‌شوند (Shook, 2023:93). این دیدگاه نشان می‌دهد ایده‌ی جداسازی معرفت از صدق کلاسیک، پیشینه فلسفی دارد.

احتمالاً رویکرد رادیکال (تعریف معرفت به عنوان باور موجه و حذف شرط صدق) با اعتراضات جدی مواجه است. ایراد واضح این است که حتی در این بحث نیز، برای صحبت از «نادرستی» نظرات گذشتگان، نوعی از صدق تطابقی به طور ضمنی پیش فرض

گرفته شده است. در پاسخ می‌توان گفت هدف، ارائه تعریفی از معرفت «مستقل از صدق» است، نه داوری در مورد نظریه‌های صدق. مقصود، ارائه یک مفهوم «کارکردی» از معرفت است که با کاربرد آن در زمینه‌هایی چون تاریخ علم و ارزیابی باورها سازگارتر باشد. با توجه به چالش‌های رویکرد رادیکال، از جمله عدم اتفاق نظر بر تفسیر نظرات پراگماتیست‌ها، اتخاذ یک «رویکرد محافظه‌کارانه‌تر» که هم یافته‌های تجربی را مدنظر قرار دهد و هم با جریان اصلی معرفت‌شناسی همسو باشد، مفید به نظر می‌رسد. این رویکرد بر «وثوق‌گرایی تعدیل‌شده با توجه به شواهد تجربی» متمرکز است. اساس این رویکرد بر این نکته استوار است که اکثر معرفت‌شناسان و همچنین مردم عادی (وقتی مستقیماً سوال می‌شود) معتقدند که نمی‌توان به امر نادرست معرفت داشت (Ichikawa, Jenkins and Steup, 2024:8). با این حال، در موارد خاصی مانند سناریوی ساعت مچی، دیدگاه مردم عادی با فیلسوفان متفاوت است. تفاوت مواردی مانند ساعت مچی با موارد کلاسیک گتیه، «بی‌عیب بودن شواهد اولیه» است که باور را شکل می‌دهد، حتی اگر صدق نهایی تصادفی باشد. با بازگشت به راه‌حل‌های مطرح‌شده برای مشکل گتیه (عدم وجود لمای کاذب، نظریه علیت، و وثوق‌گرایی)، این پرسش مطرح می‌شود که آیا یافته‌های فلسفه آزمایشی (به‌ویژه استارمنز و فریدمن) از هیچ‌کدام حمایت می‌کنند یا صرفاً بر پیچیدگی افزوده‌اند. استدلال این بخش آن است که این یافته‌ها به تقویت و تعدیل رویکرد وثوق‌گرایانه کمک می‌کنند. در مورد «ساعت مچی»، نظریه «عدم لمای کاذب» معرفت را رد می‌کند (چون باور پیتز بر این فرض نادرست استوار است که ساعت خودش روی میز است)، در حالی که مردم عادی ممکن است معرفت را اسناد دهند. نظریه «علیت کلاسیک» نیز معرفت را توجیه نمی‌کند (چون علت واقعی وجود ساعت روی میز، آنی نیست که پیتز فکر می‌کند)، که این هم با قضاوت مردم عادی در تضاد است.

۲-۶. وثوق‌گرایی

اما «وثوق‌گرایی»، که ریشه‌های قدیمی‌تری از گتیه دارد (مثلاً در کارهای رمزی) و توسط

بازتعریف معرفت با توجه بر یافته‌های فلسفه آزمایشی: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین ۱۹۷

چهره‌هایی چون گلدمن صورت‌بندی شده (Goldman, and Beddor, 2021:12)، ممکن است چارچوب مناسب‌تری ارائه دهد. این نظریه بر قابل وثوق بودن فرایند شکل‌گیری باور تأکید دارد.

وثوق‌گرایی به جای تمرکز بر حالات ذهنی فرد (مانند شواهد)، بر «قابلیت اطمینان فرایندهایی» که باور از طریق آن‌ها شکل می‌گیرد، تأکید دارد. این نظریه معتقد است یک باور زمانی موجه است که از طریق «فرایند شناختی قابل اعتماد» (فرایندی که معمولاً به باورهای درست منجر می‌شود) تولید شده باشد. بنابراین، توجیه یک باور به قابل اعتماد بودن روش شکل‌گیری آن بستگی دارد، نه لزوماً به شواهد در دسترس فرد. اجزای اصلی وثوق‌گرایی عبارتند از:

فرایندهای شناختی: مکانیسم‌های ذهنی (مانند ادراک، حافظه، استدلال) که باورها را شکل می‌دهند و باید به طور کلی قابل اعتماد باشند (یعنی معمولاً به باورهای درست منجر شوند). قابل اعتماد بودن: یک فرایند زمانی قابل اعتماد است که عموماً به باورهای درست منتهی شود (مانند بینایی سالم در شرایط مناسب)، برخلاف فرایندهای غیرقابل اعتماد (مانند شکل‌گیری باورهای خرافی).

توجیه از طریق قابل اعتماد بودن: باوری که از طریق فرایندی قابل اعتماد شکل گرفته باشد، موجه تلقی می‌شود، زیرا احتمالاً درست است و به شیوه‌ای قابل اتکا تولید شده است. وثوق‌گرایی دارای نسخه‌های متعددی است که در جزئیات تعریف «قابلیت اطمینان» و «فرایند قابل اعتماد» تفاوت دارند. مطابق ساده‌ترین شکل وثوق‌گرایی یک باور صرفاً با شکل‌گیری از طریق یک فرایند شناختی قابل اعتماد، موجه می‌شود. دیدگاه دیگری در وثوق‌گرایی، توجیه باور را مستقل از حالات درونی فرد (مانند آگاهی او از قابل اعتماد بودن فرایند) می‌داند. آنچه اهمیت دارد، صرفاً این است که باور از طریق یک فرایند قابل اعتماد شکل گرفته باشد، حتی اگر شخص از این موضوع آگاه نباشد.

وثوق‌گرایی و مثال‌های گتیه: تطبیق با یافته‌های تجربی

اگر وثوق‌گرایی را در موارد گتیه به کار ببریم، طبق نظر گلدمن، باور عامل زمانی موجه

است که از یک فرایند شناختی که معمولاً باورهای صادق تولید می‌کند (مانند ادراک) ناشی شده باشد. از آنجا که وثوق‌گرایی یک نظریه توجیه بیرونی است، عامل نیازی به آگاهی از قابل اعتماد بودن فرایند ندارد؛ صرف شکل‌گیری باور از طریق چنین فرایندی برای توجیه کافی است و به باور صادق حاصل از آن، شأن معرفتی می‌بخشد (Goldman, 2006:36).

با مقایسه این تحلیل با یافته‌های استارمنز و فریدمن (که بین موارد گتیه مبتنی بر شواهد معتبر و ظاهری تمایز قائل می‌شوند)، به نظر می‌رسد نتایج آن‌ها از یک نسخه تعدیل‌شده از نظر گلدمن حمایت می‌کند. مردم در مورد ساعت مچی به پیتتر معرفت نسبت می‌دادند، زیرا باور او بر اساس شواهد ادراکی اولیه (فرایندی قابل اعتماد) شکل گرفته بود، حتی اگر مداخله بعدی (دزد) صدق آن را تصادفی کرده باشد. این نشان می‌دهد که مردم عادی به «قابل اعتماد بودن اولیه» فرایند شکل‌گیری باور اهمیت می‌دهند.

با این حال، رویکرد وثوق‌گرایانه گلدمن نیز بی‌انتقاد نمانده و مخالفان، مواردی مانند ساعت مچی را (که در آن فرایند قابل اعتماد اولیه به باوری با صدق شکننده منجر می‌شود) به عنوان مثال نقض مطرح می‌کنند.

در پاسخ به انتقادات، گفنر دو راهکار احتمالی برای گلدمن پیشنهاد می‌کند: (الف) گلدمن می‌تواند بپذیرد که باور حاصل از فرایند قابل اعتماد ممکن است به دلیل عوامل پیش‌بینی‌نشده، صدقی شکننده داشته یا حتی نادرست باشد، بدون آنکه از قابلیت اعتماد خود فرایند کاسته شود (مثلاً اگر ورودی‌های یک تابع محدود یا نادرست باشند، خروجی نیز نادرست خواهد بود، اما خود تابع همچنان قابل اعتماد است). (ب) گلدمن می‌تواند ادعا کند که عامل از تمام فرایندهای موجود استفاده نکرده است، هرچند این موضع با چالش‌هایی مانند الزام به یک فرایند بی‌پایان جمع‌آوری شواهد روبروست (Geffner, 2012:45).

با این حال، به نظر می‌رسد وثوق‌گرایی گلدمن با الهام از یافته‌های فلسفه آزمایشی قابل تعدیل است. دو فرض در نگاه گلدمن نیاز به بازنگری دارد: اول، اتکای شدید بر رابطه‌ی علی مستقیم بین ورودی و خروجی، در حالی که وثوق‌گرایی می‌تواند بدون آن نیز فهمیده شود. دوم، تلقی بیرونی‌گرایی به معنای نادیده گرفتن کامل شرایط عامل. در مقابل، یافته‌های فیلسوفان آزمایشی (به‌ویژه استارمنز و فریدمن) نشان می‌دهد که مردم عادی، استفاده

بازتعریف معرفت با توجیه یافته‌های فلسفه آزمایشی: تحلیلی انتقادی و پیشنهادی نوین ۱۹۹

«درست» و «عقلانه» عامل از امکانات و فرایندهای در دسترس براساس «شواهد اولیه معتبر» را برای توجیه معرفت کافی می‌دانند، حتی اگر نتیجه نهایی تحت تأثیر شانس باشد. بنابراین، برای توجیه، نیازی به حذف مطلق شانس نیست؛ کافی است عامل تلاش خود را برای استفاده از فرایندهای قابل اعتماد اولیه انجام دهد و این تلاش با توجه به معیارهای بیرونی (مانند هنجارهای عمومی یا فرایندهای شناختی استاندارد) کافی به نظر برسد. این «وئوق‌گرایی حساس به شواهد اولیه معتبر»، هم بیرونی است (متکی بر قابلیت اعتماد فرایندها) و هم با یافته‌های تجربی مبنی بر اهمیت شواهد اولیه برای مردم عادی سازگار است.

۷. نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف بازتعریف معرفت براساس یافته‌های فلسفه آزمایشی، نشان داد که چالش گتیه به تعریف سنتی (JTB) و اتکای معرفت‌شناسی سنتی بر شهود فیلسوفان، زمینه را برای رویکردهای تجربی فراهم کرده است. بررسی‌ها نشان داد هرچند ادعای تفاوت‌های فرهنگی عمیق در شهودهای گتیه‌ای رد شده، اما یافته‌های جدیدتر (مانند پژوهش‌های استارمنز و فریدمن) پیچیدگی‌های جدیدی را آشکار کرده‌اند: مردم عادی ممکن است در شرایط خاصی که باور بر «شواهد معتبر اولیه» استوار است، حتی با وجود شانس (مانند مورد ساعت مچی)، معرفت را اسناد دهند، که این با شهود فیلسوفان در تضاد است.

در پاسخ، دو رویکرد برای بازتعریف معرفت پیشنهاد شد:

رویکرد رادیکال: حذف شرط صدق و تعریف معرفت صرفاً به عنوان «باور موجه». این رویکرد، با الهام از دشواری‌های مفهوم صدق و برخی دیدگاه‌های پراگماتیستی، می‌تواند برخی معضلات گتیه را حل کرده و با اسناد معرفت در تاریخ علم و برخی قضاوت‌های مردم عادی (در تفسیر موسع یافته‌های استارمنز و فریدمن) سازگارتر باشد. چالش‌های آن شامل وابستگی ضمنی «توجیه» به صدق و تضاد با شهود قوی ارتباط معرفت و حقیقت است.

رویکرد محافظه‌کارانه (وئوق‌گرایی تعدیل‌شده): حفظ شرط صدق، اما با تأکید بر «قابل اعتماد بودن فرایند اولیه شکل‌گیری باور براساس شواهد معتبر». این دیدگاه که بیرونی است اما به تعامل عامل با شواهد اولیه حساسیت نشان می‌دهد، بهتر با یافته‌های استارمنز و فریدمن

۲۰۰ «فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی»، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۴

سازگار است و توضیح می‌دهد چرا مردم عادی در مواردی چون «ساعت مچی» معرفت را اسناد می‌دهند اما در موارد کلاسیک گتیه (مبتنی بر شواهد ظاهری) چنین نمی‌کنند. این رویکرد، به جای تمرکز صرف بر نتیجه نهایی، به کیفیت فرایند اولیه اهمیت می‌دهد. در مجموع، مقاله استدلال می‌کند که یافته‌های فلسفه آزمایشی، ابزاری ارزشمند برای به چالش کشیدن پیش‌فرض‌ها و هدایت نظریه‌پردازی فلسفی به سمت تحلیل‌هایی سازگارتر با درک واقعی انسان‌ها از مفاهیم است. تعریف معرفت همچنان مسئله‌ای پویاست و داده‌های تجربی در آن نقش مهمی دارند. رویکرد محافظه‌کارانه‌تر مبتنی بر وثوق‌گرایی تعدیل‌شده، با حفظ ارتباط با سنت فلسفی و تبیین داده‌های تجربی، چشم‌انداز امیدوارکننده‌تری ارائه می‌دهد.

منابع

- شمس، منصور. (۱۳۹۲). *آشنایی با معرفت‌شناسی*، چاپ سوم. تهران: انتشارات طرح نو.
- Beebe, J. R. (2023). *Experimental Epistemology: Knowledge and Gettier Cases*. The Compact Compendium of Experimental Philosophy, 163.
- Geffner, Jennifer. (2012). *Reliabilism: A Response to the Gettier Problem*. Colgate Academic Review, Vol. 2, Article 8.
- Gettier, E. (1963). *Is knowledge justified true belief?* Analysis, 23(6), 121-123.
- Goldman, Alvin. (2006). *What is Justified Belief. In Reading Epistemology*. Edited by Sven Bernecker. Malden: Blackwell.
- Goldman, Alvin و Bob Beddor. (Summer 2021 Edition). *Reliabilist Epistemology. The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.). URL: <https://plato.stanford.edu/archives/sum2021/entries/reliabilism/>.
- Horwich, P. (2020). *Wittgenstein on truth*. WITTGENSTEINIAN (adj.) Looking at the World from the Viewpoint of Wittgenstein's Philosophy, 151-162.
- Ichikawa, Jonathan Jenkins & Matthias Steup. (Fall 2024 Edition). *The Analysis of Knowledge. The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.). URL: <https://plato.stanford.edu/archives/fall2024/entries/knowledge-analysis/>.
- Knobe, Joshua & Shaun Nichols. (Winter 2017 Edition). *Experimental Philosophy. The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.). URL: <https://plato.stanford.edu/archives/win2017/entries/experimental-philosophy/>.
- Ney, A. (2008). *Physicalism as an Attitude*. Philosophical Studies, 138, 1-15.
- Popper, K. R. (1979). *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach* (Vol. 49). Oxford: Clarendon Press.
- Pust, Joel. (Summer 2019 Edition). *Intuition. The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.). URL: <https://plato.stanford.edu/archives/sum2019/entries/intuition/>.
- Shook, John R. (2023). *Pragmatism*. MIT Press.
- Weinberg, J. M., Nichols, S. و Stich, S. (2001). *Normativity and Epistemic Intuitions*. Philosophical Topics, 29(1/2), 429-460.

